

حدود یک ماه قبل مقاله ای از رفیق حسینی بنام « نظریه پردازان بی عمل کارگران بی سر» بمناسبت اول ماه مه ۹۴ منتشر شد که خلاصه ای آن بشرح زیر است:

• گستردگی و استمرار مبارزات کارگری، علائم بحران های ذاتی نظام حاکم، و تغییر وضع موجود را نشان می دهد، اما این که سمت و سوی نهایی این تحولات به کدام جهت می رود، نیاز به شناخت ماهیت این پدیده دارد. بعبارت دیگر نمی توان از آن سمت و سوی سوسیالیسم کارگری را نتیجه گیری کرد.

• مبارزات پراکنده، بجهت فقدان طرح واره سراسری که چشم انداز زندگی بهتر و جامعه انسانی را، با گذار از بن بست ها و تضادهای موجود را در یک طرح و مسیر روشن نمایندگی کند، نشانی از تحقق امید و آرمان رهایی (طبقه کارگر) را در بر ندارد.

• رهایی طبقه کارگر به گستردگی، سطح سازمانیابی، برنامه، کنش تشکیلاتی، قدرت سیاسی و مبارزات طبقاتی و تلفیق نظر و عمل سراسری دارد، این طبقه مرتبط است.

• علاوه بر شاخص های مهم بالا، یکی از شاخص های قدرت طبقاتی کارگران در مقطع کنونی را می توان تحمیل میزان افزایش سطح دستمزد ۱۷٪ برای سال ۹۴ به آنان دانست. افزایش این میزان دستمزد، با توجه به تورم واقعی حدود ۴۰٪ در سال ۹۳، با افزایش سطح زندگی و خط فقر به بیش از سه میلیون تومان، نشان از کم مایگی قدرت طبقاتی سراسری کارگران و توان اثر گذاری طبقه در معادلات در سطح ملی است

• اگر طبقه کارگر ایران، حداقلی از شکل، همبستگی و قدرت طبقاتی خود را داشت. این سطح اندک افزایش حقوق می توانست تمام ارکان زندگی را به توقف و حاکمیت را به چالش کشانده و تهدید کند. حتی احتمال خیزش سراسری و نبرد طبقاتی، برای سرنگونی بورژوازی را می توانستیم شاهد باشیم. در ادامه توضیح می دهیم که در صورت وجود قدرت طبقاتی سازماندهی شده کارگران، برای حفظ سیادت طبقه اش مجبور می شد امتیازات بیشتری بدهد. بعبارت دیگر، بورژوازی آنقدر عقل داشت که برای تداوم حاکمیت خود و جلوگیری از خیزش کارگران، تعادلی در سطح زندگی کارگران و دستمزد آنان بوجود آورد

• مقاله علت را گسل و فاصله عظیم بین علم و عمل مبارزاتی، و عدم انطباق این دو در شرایط کنونی می بیند و می گوید: در شرایط رشد و تکامل مبارزات کارگری برای برقرار سوسیالیسم کارگری، پیشروان مرکب از کارگران نظریه پرداز و روشنفکران عملیاتی بودند، که آستین بالا زده بودند. نظریات تبدیل به عمل می شد و مجدد توسط عمل نیرو گرفته و تکامل می یافت. فضای اجتماعی را آرمان و عمل، اندیشه و جمع بندی، الگو، طرح ریزی تشکیلاتی و عملیات مبارزاتی پر می کرد. که با ایدئولوژی دوران که از عصاره تاریخی با تحلیل زنده و خلاق شرایط اجتماعی و اقتصاد سیاسی بود، پیوند می خورد. نتیجتاً سطح مبارزات طبقاتی را غنا می بخشید. ایده و نظر تبدیل به برنامه و سازمانیابی می گردید و از آن طرح مطالباتی استخراج می گردید. بطور خلاصه یک هویت مشترک بین دانش و تئوری های سوسیالیستی و مبارزات مستمر و پراکنده کارگران برای بهبود وضعیت موجود ایجاد می گردید و این هویت مشترک، سمت و سوی مبارزه طبقاتی و قدرت گیری سیاسی طبقه را نشان می داد.

در دوران کنونی، این هویت مشترک هیچگاه ایجاد نشده است. کار فکری و عملی توسط دو قشر کاملاً مجزا از یکدیگر انجام می شود. افکار و نظرات ها نه از شرایط زنده و جاری کنونی بلکه مدل ها و الگوهای خود را از گذشته می گیرند. بجای تئوریزه کردن شرایط واقعی کنونی و خلاقیت سوژه و تولید فکر، پیشرو به مصرف کننده فکری و کارگزار تبدیل شده که تنها

بیان و اظهار می کند که فلان نویسنده و نظریه پرداز در خصوص فلان روابط تاریخی، اقتصادی - اجتماعی چه گفت؛ یا نوشت. وی ادامه می دهد: تلاش برای دگرگون کردن جامعه، با تقلید از تاریخ، تقلید از سمبل‌ها، مضحک است. هیچ شکلی از تکرار تجربه کشورهای دیگر وجود ندارد. نکته در تحلیل فرآیندها و درس‌های تاریخی است. و فهمیدن این مسئله که در هر زمان و هر مکان، اگر «نان و صلح» گره نخورد به آنچه مردم فکر می کنند و احساس می کنند، تنها، تکرار کمیک یک پیروزی تراژیک در گذشته است.

مقاله در پی نقد رادیکال وضعیت کنونی، ضعف‌ها و کمبودها برای گام نهادن در مسیر رشد و تکامل مبارزه طبقاتی است. پس از بیان علل گسستگی و ناپیوستگی مبارزات کارگران وارد یک منطقه ممنوعه و تابوشکنی شده و می نویسد:

۱- رشد نیافتگی (عقب ماندگی) اجتماعی - اقتصادی جامعه ما دامن گیر خود ما نیز شده است بخش‌هایی از مدعیان رهایی طبقه کارگر، هنوز به درک شرایط دموکراتیک و مدنی جامعه سرمایه داری نرسیده اند، چه رسد به نقد رادیکال کاستی‌ها و ضعف‌های این نظام و آلترناتیو سوسیالیستی گذار از سرمایه داری

۲- در فردای تحول اجتماعی - اقتصادی ایران، امکان ظهور ضد انقلاب، دیکتاتوری و فاشیسم از دل انقلاب آتی در ایران را از امروز باید پیش بینی و طرح کنیم. وی توضیح می دهد: اگر جنبش چپ و سوسیالیستی از زمان تولد «اسلام سیاسی» یعنی از سال‌های ۱۳۰۰ شمسی بعد، این ضد انقلاب را بطور مستمر، گسترده و علنی، افشا و مبانی نظری آنرا در مقابل توده‌ها و طبقه کارگر می گذاشت، امروز نظام ولایت فقیه بر گرده مردم سوار نبود. وضعیت کنونی حاصل سکوت و مماشات گذشته است، امری که نباید به هیچوجه تکرار شود.

۲- نویسنده، مسئولیت وضعیت کنونی را متوجه نظریه پردازان و روشنفکران - و نه کارگران - می داند. چون کارگران با بی حقوقی، فقر و بیکاری گسترده و فقدان آلترناتیو سوسیالیستی در فضای بین المللی قادر نیستند، به فراگیری سوسیالیسم الزامات انقلاب کارگری بمثابه یک علم بپردازند.

مقاله در بیان مصادیقی از نظریات خویش، به طرح نظر هفت محفل، شکل و یا فعال پرداخته و گسستگی آنها را با مبارزات جاری از نظر خود توضیح می دهد، که یکی از این محافل اتحادیه آزاد است.

آقای عظیم زاده اعتراض و ردیه ای نوشت، مسئله را شخصی و امنیتی تلقی کرد و اظهار نمود که خواسته اند ایشان را به جریان خاصی وصل کنند. جریانی که رهبر و ولی فقیه وقت آن امروز در قید حیات نیست. و تا آخر فقط خود را "گروه فشار" و "دستگاه تبلیغ و ترویج" می نامید و ادعان داشت که تا اجتماعی و کارگری شدن و شرکت در مبارزات واقعی فاصله زیادی دارد. توضیح اینکه برخی بجهت انتقاد از رهبری حزب با صدور احکام رسمی سازمانی اخراج شدند (به کتاب "در این بن بست" از رفیق رضا مقدم مراجعه کنید).

بجهت اینکه اول بار اینجانب در خصوص درگیری آقای عظیم زاده در روز کارگر مقاله ای نوشتم به اطلاع آقای عظیم زاده می رسانم: اساساً اظهارات ایشان خلاف واقع است. واضح است که هیچکس چرخ را از اول اختراع نمی کند، بلکه از تجربه و کل دانش بشری استفاده می کند. بعبارت دیگر تمام نظریات، تحلیل‌ها، راهبردها و ایده‌های دیگران را بررسی، و آن بخش که به غنای فکری، مبانی نظری و ایدئولوژیکش کمک کند بهره می برد. بسیاری از عناصر طبقه بورژوازی و سیاستمداران آن از نظریات مارکس استفاده و به آن استناد می کنند، و یا ایده‌های خود را از وی می گیرند. سعید حجاریان، نظریه پرداز دوم خرداد، با استفاده از متدولوژی و منطق مارکس که گفت: "انقلاب مرد، زنده باد انقلاب" اظهار کرد "اصلاحات مرد زنده باد اصلاحات"، آیا سرمایه داران با استناد و استفاده از نظریات مارکس، مارکسیست محسوب می شوند؟ حال که اسم حجاریان بمیان آمد بد نیست، یادآور شوم که رهبر و ولی فقیه فقید حزب کمونیست کارگری، اعضاء، کادرها و حتی رهبران سطح بالا را که از حزب - بدون طبقه -، انشعاب می کردند را دوم خردادی و حجاریان نام گذاری می کرد. (همان منبع پیشین). موضوع مطرح شده من در مقاله همان مطلبی بود که آقای عظیم زاده در جمع اظهار کرد. همانطور که گفته شد استناد به یک نظر بمفهوم پذیرش کل آن

دیدگاه نیست. این فقط ذهن متافیزیک و مطلق گرایان است که چنین ارتباطی را نتیجه گیری می کند. باید اضافه کرد که با ریزش گسترده توهمات به آن مقام رهبری، بخصوص پس از طرح "حزب و قدرت سیاسی" و اتحاد با سلطنت طلبان و انتظار حمله نظامی آمریکا به ایران، و جدایی کامل از سیاست طبقه کارگر، چیزی جدی از آن حزب نمانده، که آقای عظیم زاده اینچنین نگران است و مظلوم نمایی کرده و دچار توهم توطئه شده است. اگر آقای عظیم زاده اینقدر حساسیت دارد، چرا موضوعات را در بین عموم مطرح می کند. یعنی نظریاتی ابراز می کند، اگر سؤال و یا نقدی شد، فحاشی و بی حرمتی کند و اگر طرف مقابل در حد ایشان نبود که به پاسخ متقابل اقدام نماید و موضوع را به نقد کشید، با دروغ بافی های زشت و فریبنده، فریاد و مسلمانا سر دهد تا بر اعمال خود سرپوش بگذارد. به عذر خواهی ها مکرر و روبوسی های ایشان پس از فحاشی توجه کنیم، یا به دروغ بافی ها و سرهم کردن ها و توهم توطئه های بعدی که نشان می دهد، در عذر خواهی هم اساسا صداقت نداشته است.

آقای عظیم زاده در ردیه دومش، در پوشش نقد مبانی نظری مقاله، با تحریف و مخدوش کردن مباحث، توهم توطئه را به عنوان حقانیت خود در کنارش طرح می کند. در مقاله آمده است: رهایی طبقه کارگر به گستردگی، سطح سازمانیابی، برنامه، کنش تشکیلاتی، قدرت سیاسی و مبارزات طبقاتی و تلفیق نظر و عمل سراسری دارد، این طبقه مرتبط است و علت ضعف کنونی جنبش کارگری را، گسل و فاصله عظیم بین علم و عمل مبارزاتی، و عدم یگانگی آن دو مقوله است. در شرایط رشد و تکامل و مبارزات کارگری برای برقراری سوسیالیسم، کارگران پیشرو مرکب از کارگران نظریه پرداز و روشنفکران عملیاتی بودند که آستین بالا زده بودند. همچنین یک هویت مشترک بین دانش و تئوری های سوسیالیستی و مبارزات مستمر و پراکنده کارگران برای بهبود وضعیت موجود می بایست ایجاد گردد.

آقای عظیم زاده با عنوان کردن اینکه در لحظه لحظه مبارزات کارگران، سوسیالیسم و آرمان رهایی به نوعی وجود دارد. درک عمیقاً اکونومیستی و مکانیکی خود را نشان می دهد. وی منکر می شود که کارگران بعنوان یک علم می بایست سوسیالیسم، متدولوژی شناخت دیالکتیکی مارکس، روند تاریخی مبارزات خود و همچنین طرح چشم انداز و رهایی تمامی اقشار تحت ستم جامعه را تحت برنامه های سوسیالیستی را بیاموزند. وی با حذف و یا بی ارزش کردن ایدئولوژی و فلسفه سوسیالیسم کارگران، عرصه را به ایدئولوژی بورژوازی می سپارد. و حدا کثر چند شعار مطالباتی که فاقد بهم پیوستگی تا کسب قدرت سیاسی توسط طبقه است را به کارگران تحویل می دهد.

در خصوص اتهام ایشان در بزرگنمایی و دادن مشروعیت به خانه کارگر، می بایست گفت که ایشان آنقدر تحت عصبیت و فشار درونی قرار دارد که بدیهی ترین واقعیات را نمی بیند. همین مقاله توضیح می دهد که خانه کارگر با پدر خواندگی رفسنجانی، و با سیاست های روحانی تلاش می کند که مطالبات و مبارزات کارگران را به کانال های انحرافی انداخته و کارگران را ناکام نماید. مقاله مسئولیت وضعیت امروز بر عهده پیشروان کارگری می داند که از سال های ۱۳۰۰ و همراه با رشد "اسلام سیاسی"، تا سال ۵۷ اقدام به افشای جدی و رادیکال آن نمودند. همین مسئولیت، امروزه بعهده پیشروان کارگری است که امکان دیکتاتوری و فاشیسم فردای انقلاب بعدی را از امروز شناسائی و نقد نماید. هر کس که دم از کارگر و حتی نوع رادیکال و کمونیسم و انقلاب کارگری می زند، را نمی توان در مسیر انقلاب کارگری دانست. بعنوان مثال، رهبری حزب اظهار نمود بدون طبقه کارگر (چون کارگران حوصله شان سر رفته، مبارزه را ترک کرده اند؛ یعنی کرکره های مبارزه را پایین کشیده اند) با ۵٪ جمعیت، که بعدها آنرا به یک سوم و عاقبت به چند نفر کاهش داد، با لابی سلطنت طلبان، در معیت حمله نظامی آمریکا، می تواند در قدرت سیاسی سهیم شود. در کنگره سوم وعده داد، که یکسال آینده برای کسب قدرت سیاسی حزب بسیار تعیین کننده است. وقتی از این روند نتیجه نگرفت در سخنرانی خود؛ به جمهوری اسلامی توصیه و پیشنهاد کرد که به نفعش است، که قدرت را به حکم بسپرد، چون این حزب اهل خشونت نیست (کف زدن شدید حضار). کاربرد خشونت را می بایست از انشعابیون و منتقدین حزب سراغ گرفت. پس این حزب - بدون طبقه - نمی تواند، طرفدار طبقه کارگر محسوب شود. عاقبت استراتژی عملی رهبری این حزب به آنجا می رسد که می گوید: من به مقدسات تو فحش می دهم، تو هم به من فحش بده و حق نداری ناراحت شوی! و یا برخی رهبران اصلی با اقدامات فرهنگی؟ و نمایش بدن و غیرو می خواهند، از حاشیه به متن آمده و جنبش های کارگری و اجتماعی را رهبری کنند.

ریشه های این انحراف را می بایست - بطور مسلط و یا ضمنی - در طرح مباحث "سوسیالیسم خلقی" وی در سال های ۵۸ دید . یعنی در زمانی که رهبر حزب در سال ۵۷ دوران تحصیلات ارشد را در دانشگاه باث انگلیس را ترک و به ایران بازگشت، با طرح "سوسیالیسم خلقی" شروع به تخطئه و نفی کلیه سازمان ها و تشکل هایی که تا حدود زیادی اجتماعی و کارگری نمود. اگر کسی نتواند ریشه های انحرافات بعدی را در مواضع "سوسیالیسم خلقی" ببیند و نقد کند، از درک دیالکتیکی و پیوستگی مقولات تاریخی ناتوان است، و لذا ممکن است مجددا در کانالها و مجاری غیر کارگری قرار گیرد. البته بشرطی دچار چنین کجروی ها و اتلاف عمری می شود که خود ماهیتا سودای بورژوازی و رکاب زدن برای نظام سرمایه داری را در سر نداشته باشد.

در مورد به رسمیت شناختن مشروعیت خانه کارگر می بایست پرسید: آقای عظیم زاده چه کسی با همکاری خانه ضد کارگر و ضد بشر، و استفاده از تشکیلات آن، اقدام به جمع آوری چند ده هزار امضاء نمود و آنرا بعنوان پس انداز خود در همه جا مطرح می کند؟ اما دریغ از حضور پنجاه کارگردر تجمعات در مقابل نهادهای دولتی، و باز ایشان توضیح دهد که چه گروه و کسانی در ماههای آخر ۹۲ جلسات متعدد با مدیران و مقامات وزارت کار، برای افزایش حقوق کارگران در سال ۹۳ برگزار کردند؟ و عاقبت دیدیم که این کوه حتی موش هم نژائید. و تنها آنها توسط مقامات وزارت کار به بازی و سرگرمی مشغول شدند.

این آن چیزی است که مسلح شدن به علم سوسیالیسم و منافع تاریخی و طبقاتی و دانش مبارزه اجازه به بازی گرفتن توسط اربابان و نمایندگان سرمایه را نمی دهد. اما شما این دانش را به حمایت از معیشت کارگر - که بسیار ضروری هم هست - محدود می کنید. همانطور که شما اختلاف خود را با نگرش "نظریه پردازان بی عمل، کارگران بی سر" پایه ای می دانید با مطالعه این نگرش واضح است که اختلافات را بسیار ریشه ای ارزیابی می کند. اختلاف بر سر چهره و شاخص شدن و نفی هر چهره و شاخص و قدرت یابی طبقه کارگر است. اختلاف بر سر قدرت گیری گروهی و فرقه ای و یا قدرت گیری کل طبقه است. روش و منش چهره شدن جز از دیکتاتوری و سرکوب سر بر نمی آورد و قدرت طبقه کارگر با نفی هر چهره و هر نوع دیکتاتوری شخصی و حزبی شکل می گیرد. خصلت و فرهنگ انسان ها نیست که تعیین کننده است، هستی اجتماعی آنها - که یک ویژگی چهره سازی است - دیکتاتوری و سرکوب را بصورت یک نیاز در آورده و فرد را مستبد می کند شیوه سرکوب، ترور فکری و حذف توسط رهبر حزب و تشکل های "قدرت محور" در جلوی چشم ماست هر چند در قدرت نباشند.